

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در باب استصحاب در آخر تنبیهای بوده، یک جمع بندی کلی بشود. عده ای از وجوه و احتمالات در هم حقیقت استصحاب و زیر بنای تفکر استصحاب داده شد. در مناسبتی که متاخرین اصحاب ما استصحاب را از راه اخبار ثابت کردند و در اخبار آن چه که خیلی به قول این ها در باب استصحاب کارگشاست تعبیر لا تنقض الیقین بالشک است که یا نفی است یا نهی است و همچنین الیقین لا یدفع بالشک یا لا ینقض بالشک، این دو تا تعبیر در روایات اهل بیت آمده، این تعبیر دوم به امیرالمومنین منسوب است و تعبیر اول هم از امام صادق یا امام باقر، در روایاتی است که زراره نقل کرده، این به اصطلاح در باب اخبار این اساس کار است. البته ما در باب اخبار در خصوص آن موردی که در روایات اهل سنت آمده که در اثنای نماز شک در نقض طهارت بکند این را هم ما داریم همچنان که اهل سنت دارند این را هم ما داریم لکن تعبیر لا تنقض در آن جا نیامده و در کتب اهل سنت هم لا ینصرف احدکم حتی یسمع صوتا أو یجد ریحا، آن جا هم عنوان لا ینصرف آمده و عنوان یقین را عرض کردیم در اهل سنت در شک در رکعات دارند و یک تعبیرشان این جور است، بقیه تعبیرشان این جور نیست، فلیطرح الشک و لیبن علی ما استیقن، یک تعبیرشان این جور است، همین مسئله را به تعبیر دیگه دارند اما این کلمه که شک را طرح بکند و بنا بر آن چه بگذارد که یقین دارد این هم، خود این مسئله هم در ما آمده با حدیث لا تنقض الیقین از زراره، این مجموعه مواردی است که در باب اخبار چه در مصادر اهل سنت و چه در مصادر ما ذکر شده است.

البته در روایات ما عده ای از موارد را بحث کرده متأسفانه این ها را مرحوم شیخ انصاری نیاوردند، بعد از شیخ هم إلی یومنا هذا در این کتاب متعارفه نیاوردند، این ها را ملا محمد امین استرآبادی در قرن یازدهم، دهم یازدهم، دهم مثلاً ایشان ذکر کردند و خلاصه اش این است که مواردی از روایات داریم، روایاتی داریم که موردش استصحاب است و در شبهات حکمیه هم هست، به قول مرحوم

ملا محمد امین این روایات هم مختلف است، در بعضی جاها به حالت سابقه فتوا داده شده و در بعضی جاها هم به حالت سابقه نیست یعنی بعضی جاها مطابق استصحاب است بعضی جاها مطابق نیست اما اصحاب ما در این جا ذکر نکردند چون به صورت قاعده کلی نیامده، موردی بوده مثلا در مورد این که زن از خون پاک شده غسل نکرده روایت دارد که اشکال ندارد مثلا حلال است، خب این خلاف استصحاب است، کسانی که قائل به استصحاب بودند می گفتند حرام است هنوز حرمت است تا غسل بکند و هلم جرا، این مجموعه نظر ما به مجموعه روایات است و معلوم شد که یک مقداری از روایات را اصحاب نیاوردند به خاطر این که تعبیرش مشعر به استصحاب نیست، حکم در آن ذکر شده مثلا حلیت و طی، نه این که فرمودند استصحاب بکند حرمت سابق یا استصحاب نکند حرمت سابق، تعبیر به استصحاب نبوده لذا ذکر نکردند اما انصافا از نظر علمی برای احاطه به روایات اهل بیت خوب بود این ها را هم می آوردند، خوب بود آقایانی که در بحث استصحاب آوردند این موارد را هم که تعبیر به استصحاب نشده لکن موردش مورد استصحاب است متعرض می شدند. این خلاصه مجموعه روایات است.

طبعاً اصحاب ما گفتیم از اول هم خیلی به این روایات تمسک نکردند در باب استصحاب یا کسانی که نافی استصحاب بودند به این روایت اخیری که اشاره شد و لکن عرض شد که اصولیین جدید ما از زمان مرحوم وحید بهبهانی به این روایات تمسک کردند و تقریباً می شود گفت که اوج تمسکش هم شیخ انصاری است قدس الله نفسه، البته تنقیح کلام شیخ و تصحیح کلام شیخ بیشتر توسط مرحوم نائینی و آقاضیا و مرحوم محقق اصفهانی، بیشتر به نظرم آن دو نفر اول بیشتر اصولی کار کردند و انصافا توانستند این مکتب را به یک سرحدی از کمال برسانند آن چه که متصور بود تقریباً گفته بشود توسط این بزرگان بیان شد و گفته شد که یکی از نقاط اساسی اختلاف اخباری ها با اصولی ها هم همین است، استصحاب در احکام کلیه است. اصلاً یکی از موارد رسمی که اخباری ها مخالفت با اصولی ها کردند آن ها استصحاب را حجت نمی دانند.

و عرض شد، این ها چون سابقاً همه گذشته به عنوان تذکر از اصولیین متاخر مرحوم آقای خوئی هم مثل اخباری ها استصحاب در شبهات حکمیه را حجت نمی دانند، گفتیم یکی از مسائل اساسی ایشان در این جا با اخباری ها موافقت کردند، فقط این که اخباری ها

می گویند ادله انصراف دارد مربوط به شبهات حکمیه کلیه نیست، آقای خوئی می فرمایند انصراف ندارد لکن به تعارض ثابت می شود که اگر در جایی فرض تعارض نبود دیگه مشکل ندارد. به هر حال نظریه ایشان هم به یک معنایی با نظریه اخباری ها نزدیک است، خود بنده هم که عرض کردیم استصحاب را مثل اخباری ها حجت نمی دانیم لکن نه به تعارضی که مرحوم استاد فرمودند، شبیه کلام اخباری ها لکن به نکات دیگری، وجوه دیگری که گفته شد، وجه دیگری که گفته شد. این خلاصه بحث در باب اخبار بود.

عرض شد چون صحبت اخبار شد و صحبت لا تنقض الیقین بالشک شد عرض کردیم این عبارت در میان کتب اهل سنت چه در فقه و چه در مخصوصا قواعد فقهیه به شدت جا باز کرد، محل استدلال قرار گرفت لکن با عبارت الیقین لا یزول بالشک یا لا یزال بالشک، یکی از این دو تعبیر، لا تنقض نه، لا یزول یا لا یزال، در بحث های گذشته هم توضیح این عبارت را از نظر لغوی گفتیم فرق لا یزول و لا یُنْقَض، این هم در کلمات اهل سنت است.

آن وقت اهل سنت چون این قاعده را اصل گرفتند الیقین لا یزول بالشک از این قاعده معانی فراوانی در آوردند نه فقط استصحاب، علمای اصول متاخر شیعه هم به مناسبتی سه تا احتمال در لا تنقض الیقین بالشک دادند لذا ما در این جا مجموعه احتمالاتی که روی این عبارت هست لا تنقض الیقین بالشک، الیقین لا یزول بالشک، لا یُنْقَض الیقین بالشک، مثل همین تعابیر متقارب به هم، ما راجع به این عرض کردیم صحبت هایی می کنیم و دیروز باز توضیح داده شد که به طور طبیعی احتمالا در این جور عبارات یکی این که یک نوع حکم باشد، قانون باشد مثلا در آن روایت اهل سنت دارند لا ینصرف، از نماز بیرون نیاید خارج نشود، دست از نماز نکشد تا این که صدایی به گوشش بخورد یا بوئی بشنود، لا ینصرف، اگر ما باشیم و لا ینصرف این به اصطلاح ما اصل نیست، اصل باید در چیزی تصرف بکند، این تصرف نکرده است، این یک حکم است، حکمش این است اما لا یُنْقَض الیقین بالشک احتمال دارد تصرف باشد، اگر می خواهد تصرف باشد معنای عبارت این می شود الیقین باقی، اگر می گفت صاف الیقین باقی این تصرف در یقین بود و این اصل عملی می شد اما وقتی گفته الیقین لا یزول لا لا یُنْقَض یا لا تَنْقُض، این احتمال پیش می آید که در این جا به اصطلاح حکم باشد، این که مثلا اسمش را گذاشتند الیقین لا یزول بالشک یک نوع حکمی باشد که اگر چیزی یقینی بود با شک از آن یقین عمل بهش بکند،

بحث سر تصرف در آن نیست، در تصرف در یقین نیست. لذا ما در این بحث ها عرض کردیم در مجموع احتمالات باید دید کدام احتمال اصل است و کدام احتمال حکم است. البته حکم هم اعتبار قانونی است مثل اصل، فرق نمی کند هر دو اعتبارند اما سنخ اعتبار فرق می کند. اگر چیزی را در ذمه شخص گذاشت در مقام اعتبار، در عهده او گذاشت یا به قول بعضی های دیگه ایجاد داعی کرد این حکم است مثلاً می گوید برو آب بیاور، در تفسیر حکم هم عرض کردیم اختلاف است، یک مقداری هم در بحث مکاسب اخیراً متعرض شدیم، در تفسیر حکم هم اختلاف است، یکی از تفسیراتی که تقریباً شده و الان متعارف است ایجاد داعی در مکلف است یعنی این بچه داعی نبود آب بیاورد شما در او ایجاد داعی می کنید، انگیزه برایش ایجاد می کنید که آب بیاورد، این حکم می شود اما اصل در اصطلاح ما آنی است که در یک چیزی تصرف می کند، آن هم اعتبار است مثلاً یک قطره خونی که افتاد نمی داند در ظرف دست راستی یا دست چپی، تصرف می کند می گوید از هر دو اجتناب بکن. هر دو، با این که می دانیم به یکی افتاد، وقتی می گوید از هر دو این جا یک نوع اعتبار کرده که از هر دو، باز هم نگفته هر دو نجس اند، گفته از هر دو اجتناب بکن. این یک نوع اصل است یا مثلاً گوشتی را از دست مسلمان خریده می گوید این مذکی است، این هم یک جور است، ما در باب استصحاب عرض کردیم که احتمالاً اصل باشد به این معنا و آن این که در نظر عرف ما وقتی یقین به یک چیزی پیدا می کنیم در مرحله بقاء آن یقین را توسعه می دهیم، توسعه اعتباری می دهیم، زید دیروز زنده بود امروز از ما سوال می کنند می گوئیم من دیروز دیدم ظاهراً زنده است، این ظاهرش مال اعتبار است و إلا ممکن است بگوئیم دیشب سخته کرده، احتمالش هست دیگه.

البته این جا یک سوالی پیش می آید که خب شما اصلاً چرا اصل را با حکم فرق گذاشتید؟ منشاش چیست؟ روایتی آمده برای این که می گوئید استصحاب اصل باشد مخصوصاً که بعضی از اصولیین هم گفتند استصحاب حکم به بقای ماکان است شاید استصحاب به نحو حکم باشد. چه دلیلی وجود دارد که شما استصحاب را اصل بدانید؟

عرض کنم که نکته اصلی به نظر ما در باب استصحاب این که اصل است فهم عرفی و عقلائی است یعنی نکته یک روایتی که ما بگوئیم به صورت اصل است ما نداریم و اختلافی هم که آقایان در باب استصحاب دارند در حقیقت در همین است. ما ان شا الله بعد

عرض می کنیم حالا آخر بحث که شاید امروز یا فردا تمامش بکنیم عرض می کنیم وقتی تحلیل ما عند العرف را می کنیم می بینیم برخوردشان با استصحاب برخورد یک اصل است، این عرف و ارتکاز عرفی ما این است. این را ان شا الله توضیحش را سابقا کرارا گفتیم باز هم عرض می کنم.

پس بنابراین این سوال پیش می آید یقین لا یزول بالشک، لا یُنْقَضُ یقین بالشک، آیا این حکم است؟ یا اصل است؟ ما چون عرض کردیم امور اعتباری یک خصلتی دارد همیشه به لسان دلیل و به لسان آن نکته ای که این حکم را آورده باید نگاه کرد، آن دلیلی که حکم را آورده آن خیلی مهم است مثلا اگر دلیل ما لا ینصرف حتی یسمع باشد لا ینصرف به حکم شبهه است، چرا؟ بگوییم از لا ینصرف یعنی پیغمبر می خواهد بگوید تو خودت را با وضو می بینی. قبلا وضو داشتی، قبلا با طهارت بودی حالا هم با طهارتی، خب احتماش هست اما خیلی خلاف ظاهر است. فوق العاده خلاف ظاهر است که مراد از لا ینصرف بقای طهارت باشد به صورت اصل عملیو به صورت استصحاب، جدا خلاف ظاهر است.

و لیبن علی ما استیقن، این متن احتمال دارد، چون ببینید یک دفعه می گوید شک بین رکعت دو و سه کرد پیغمبر فرمود و لیبن علی رکعتین، اگر گفت و لیبن علی رکعتین این حکم است چون توش چیز است، اگر گفت و لیبن علی یقینه احتمال اصل بودن قوی است یعنی یقینش هنوز باقی است. وقتی گفت و لیبن علی ما استیقن، ببینید دقت بکنید در بحثی که در طول تاریخ اسلامی خیلی رویش کار شده همین مباحث الفاظ بود، تحلیل مباحث الفاظ و لذا عرض کردیم در کتب ادب علم بیان متصدی این تحلیل هستند اما در علوم دینی بیشتر این تحلیل ها در اصول واقع شد، علم اصول این کار را انجام داد، البته در تفاسیر هم مباحث خوبی راجع به مفردات قرآنی هست لکن انصافا تحلیل های خیلی خوب دقیق علمی را در اصول دادند، اگر می گفت و لیبن علی رکعتین حکم بود و لیبن علی یقینه به اصل نزدیک تر بود، و لیبن علی ما استیقن، مراد از ما استیقن هم رکعتین، این جا نکته اش این است که رکعتین را به صفت یقین ملاحظه کرد، رکعتین به صورت ما استیقن، نگفت علی یقینه، گفت ما استیقن، ما استیقن رکعتین. خوب دقت کردید؟ من می خواهم شما را با ظرافت های لفظی آشنا بکنم که این چقدر تاثیرگذار است.

چون کلمه یقین آمده ولو در ضمن ماده اینجا، این کلمه که احتمال این که مراد توسعه یقین باشد توش هست، رکعتین بود نه، لا ینصرف نه، حالا لا تنقض الیقین بالشکی هم که ما داریم همین طور که توضیحش را عرض میکنیم.

پس بنابراین خوب دقت بکنید که بر فرض هم ما این را قبول کردیم باید ببینیم اصل از او استفاده می شود یا می شود از او حکم در آورد؟ وظیفه تو این است که بلند بشوی رکعت سوم را اضافه بکنیم و چهارم، دو رکعت دیگه بعد بخوانیم، و لیکن علی ما استیقن این است و من عرض کردم در روایات اهل سنت تا آن جایی که من دیدم، احاطه ندارم، در روایاتشان تا آن جایی که من دیدم فقط این متن یکمی موهم این معنا هست که استصحاب باشد و اما در میان روایات ما نه، فَإِنَّ الْيَقِينَ لَا يُدْفَعُ بِالشَّكِّ، لَا يُنْقَضُ بِالشَّكِّ در این جهت خوب است و اما لا تنقض الیقین بالشک را اخباری ها می گویند چون گفته فَإِنَّكَ كُنْتَ عَلَى يَقِينٍ مِنْ وَضْئِكَ، اَلْیَقِینُ مَالِ جَنْسٍ نِیْسَتْ، مَالِ عَهْدٍ ذِکْرٍ است و لا تنقض الیقین یعنی یقین به وضو. این ها اگر تنقض مراد یقین به وضو باشد این شبهه دارد که حکم باشد، این شبهه هم دارد که اصل باشد، هر دو طرف در آن هست یعنی واضح نیست پس اگر مفادش این بود که این کار را بکن این حکم می شود، اگر مفادش تصرف بود آن هم تصرف است، تصرف در موضوع یا در معنا شد آن می شود اسمش اصل عملی طبق توضیحی که داده شد.

آن وقت این جا این سوال می ماند که این به اصطلاح معانی ای که ذکر شده آیا این ها اصلند یا حکمند؟ چون این معانی را عرض کردیم در کتابی مثل اشباه و نظائر سیوطی آمده طبعاً ما اگر یک کتاب می خوانیم مرادمان همه اش این کتاب نیست، همین موضوع اشباه و نظائر که اصطلاحاً ما بهش قواعد فقهیه می گوئیم این مذاهب اربعه شان همه به همین اسم کتاب دارند الاشباه و النظائر، این الاشباه و النظائر سیوطی روی مذهب شافعی است، مالکی ها هم دارند، حنفی ها هم دارند، همه شان دارند، اگر غرض ما یکیش را می خوانیم نه این که خیال بکنید علم اول و آخر در این کتاب است، عرض کردم اخیراً حتی اباضی ها، اباضی ها را عرض کردم حالا بحث ما سر مذهب و این ها نیست که خوارج حساب می شوند، حتی اباضی ها اخیراً کتابی در قواعد فقهی نوشتند خود هم چاپ کردند، قشنگ هم هست، ما هم در بحث های استصحاب یک مقدارش را از خود کتاب این شخص خواندیم، ایشان هم همین قاعده

.....
الیقین لا یزول بالشک را آورده به همین وجوهی که عرض کردیم آن جا هم آورده، از اهل سنت گرفته. در دو تا از حاشیه هایش در آن کتاب از مبانی استنباط آقای خوئی هم نقل می کند مال مرحوم آقای سید کوکبی، از آن هم نقل می کند خیلی عجیب است، نه زیاد اما یک مقداری از آن هم نقل می کند لکن بیشتر نقلش از کتب اهل سنت است.

غرض می خواهم بگویم قواعد فقهیه چیزی نیست که پیش ما نوشته شده باشد، قواعد فقهیه در مذاهب اسلامی است، چهار تایش که به اسم الاشباه و النظائر چهار مذهب است، این به اسم القواعد الفقهیه چاپ کردند. به هر حال من از کتاب الاشباه و النظائر جلال سیوطی که قواعد فقهیه بر مسلک شافعی است از این می خوانم، می شود بقیه اش را هم با آن کتاب های دیگه مقایسه کرد. ایشان پنج تا قاعده اول ذکر کردند که اساس فقه به این پنج تا قاعده است.

قاعده دومش القاعدة الثانية یقین لا یزال بالشک، ایشان در اولش هم گفت اصلا این قاعده استصحاب سه چهارم فقه بر روی آن بنا شده، البته بنای اصحاب ما در استصحاب در شبهات حکمیه اختلاف دارند اما در شبهات موضوعیه تقریباً اتفاقی است که بهش رجوع می شود. این مراد ایشان از سه چهارم فقه بیشتر همین شبهات موضوعی است مثلاً قضا و اختلاف بین افراد و طرفین و این جور چیز ها.

ایشان این را به عنوان قاعده ثانیه، من هدفم این است چون یک بار دیگه هم در اوائل بحث استصحاب خواندیم، این مواردی را که ایشان گفته ذکر بکنیم و اشاره اجمالی که آیا ثابت هست یا ثابت نیست و آیا حکم است یا اصل عملی است؟ ایشان

و دلیلها قوله (ص): إذا وجد أحدكم في بطنه شيئاً فأشكل عليه إلی آخره

همین دو تا حدیث را ایشان آورده است، یکی مال اثنای نماز و یکی هم مال شک در رکعات.

بعد ایشان آوردند و متعرض شدند لذا ایشان می گوید: إعلم أن هذه القاعدة تدخل فی جميع ابواب الفقه، از طهارت تا دیات

و المسائل المخرجة علیها تبلغ ثلاثة أرباع الفقه

سه چهارم فقه با همین یقین لا یزال بالشک

بعد ایشان می فرماید یندرج فی هذه القاعدة عدة قواعد که الان ما دیگه می خواهیم سریع بخوانیم، اول هم تقریباً سریع گفتیم اما می خواهیم جمع بندی بکنیم.

منها قولهم الاصل بقاء ما كان على ما كان

همین استصحاب، یکی از قواعد را استصحاب قرار دادند.

عرض کردیم استصحابی که ایشان می گوید در این جا این درست است، البته این ها تمسک به آن دو تا حدیث کردند آن دو تا حدیث موردشان خاص است چون قائل به قیاس اند گفتند بقیه موارد را هم قیاس می کنیم لکن عرض کردیم قیاس که باطل است جای خودش لکن تفسیر خود استصحاب هم مختلف فیه است، به ذهن ما می آید اصل باشد، یک نوع تصرف در موضوع باشد. به هر حال این مطلب ایشان یک قاعده استصحاب این اجمالاً ثابت می شود لکن نه کلیاً،

دو:

قاعدة: الأصل براءة الذمة

این به عنوان اصل دوم که ایشان آوردند، عرض کردیم براءة الذمة پیش ما اصل نیست چه استصحاب بخواند برگردد چه غیرش، به استصحاب که بر نمی گردد چون نکته دیگه دارد، اصالة البرائة پیش ما به عنوان اصل نیست، به عنوان یک قاعده عقلائی است نه اصل و آن قاعده این است که اگر انسان از دلیل فحص کرد و پیدا نکرد آن حکم بر او منجز نمی شود، پیدا نکرد، دلیل نرسید حکم منجز نمی شود و اگر حکم منجز نشد احکام جزائی ندارد، این خلاصه این قاعده برائت، این اصل نیست، این ابداع نیست، این سیره عقلاست، ممکن است عقلاً بگویند نه آقا حکم منجز می شود ولو شما پیدا نکنید، ممکن است! در مجتمعات بشری به حسب اجتماع و نکاتی که در آن جامعه هست و خصوصیات آن جامعه این مطلب عوض می شود پس این یک چیزی است قاعده عقلائی است که الان با شرائط فعلی ما هست، اگر گشتیم و پیدا نشد پس این منجز نیست و اگر منجز نبود احکام جزائی و این ها. این هم قاعده عقلائی است.

پرسش: این از اصول عملیه است

آیت الله مددی: ابتدا جزء اصول عملیه نیست.

این دو تا

سه:

قاعدة: من شک هل فعل شیئا أو لا؟ فالأصل أنه لم يفعله

عرض کردم این هم از جز فروع استصحاب است چون قبلا انجام نداده این استصحاب می کند و اصل هم هست لکن این اصل در همه جا جاری نیست مثلا در اثنای نماز باشد اگر شک کرد رکوع کرده یا نه قاعده تجاوز جاری می شود، این را چون خودش به یک وجه دیگری گفته بعد هم می گوئیم.

پس این که اصل عدم فعل است این ثابت است و جز فروع استصحاب هم هست

قاعده چهارم:

قاعدة: الأصل العدم

اصالة العدم، عرض کردیم و توضیح دادیم اصالة العدم به معنای این که شیء در واقع نیست، این ثابت نیست، نه عقلایی است نه عقلی است و نه عرفی است، البته عرف عام شاید قائل بشود و اما اصالة العدم به معنای این که عدم عارض باشد و به این معنا که مثلا نمی دانیم آیا مثلا زید بچه دار شد یا نشد اصالة العدمی که به معنای علم باشد یعنی ما علم نداریم پس به حسب ظاهر نیست، اصالة العدم به حسب علم و ظاهر و مقام اثبات این هم ثابت است، مرجعش هم به استصحاب است، البته من توضیحاتش را کرارا مرارا عرض کردم که فرقی با استصحاب در این است که در استصحاب یک لحاظ می کند، تنزیل می کند یعنی می گوید این زید تا پیارسال بچه نداشت حالا هم بچه ندارد، ببینید!

اما یک دفعه اصلا شک می کند زید اصولا بچه ندارد، کار به پیارسالش ندارد، اصلا زید بچه دار شد یا نشد؟ اصل عدمش است. لذا در باب اصل عدم حالت سابق که عدم بود لحاظ نشده و کشیده شده به زمان فعلی، چون عرض کردم امور اعتباری شانش این است که یک زاویه را در نظر می گیرد طبق او اعتبار می کند. اصلا امور اعتباری را توضیح دادیم این در باب استصحاب عدم مثلا می گوید زید تا دو سال قبل ازدواج کرده بود بچه نداشت، تا یک سال قبل بچه نداشت، ازدواج هم کرده بود بچه نداشت، الان شک می کند می گویند همان عدم را بکش، اصل استصحاب بکن همان بی بچه بودن را تا الان، می شود اشکال ندارد اما یک دفعه اصلا شک می کنی، کار به سابق نداری، اصلا زید بچه دار شد یا نشد؟ حالت سابقش را هم نگاه نمی کنی، زید بچه دار شد یا نشد اصل عدمش است پس فرق اصالة العدم با استصحاب عدم در این است، این همان نکته ای است که مرحوم شیخ. من توضیحاتش را کرارا عرض کردم، در کلمات علمای ما چه برسد به علمای اهل سنت که دیگه بیشتر، این قدر این اصول عجیب و غریبه را جاری می کردند مرحوم شیخ یک مقداری این اصول را مرتب کرد خیلی به هم پاشیده بود رحمة الله علیه، البته شیخ و اساتیدش. انصافا علمای شیعه در این سه چهار قرن اخیر خیلی در تنقیح اصول و لایه رومی اصول خیلی کار کردند، خیلی مرتبش کردند مثلا استصحاب عدم حجیت با عدم حجیت، شیخ می گوید استصحاب عدم حجیت نمی خواهد، نمی خواهد شما استصحاب بکنید چون همین که شک کردیم حجت است یا نه، اصل عدم حجیت است. آن وقت اگر شما با مجرد شک یک اثر را بار کردید دیگه نمی خواهد بگویید من سابق نگاه می کنم حجت نبود الان آن عدم حجیتش را تا حالا بکشم، نمی خواهد بکشید، نمی خواهد نگاه بکنید، همین که شک کردی عدم حجیت است، همین که تا شک کردی عدم حجیت می شود.

پرسش: باید حجیت احرار بشود دیگه، احرار که نشد عدم حجیت

آیت الله مددی: عدم حجیت

نمی خواهد بگویید که سابقا نبود حالا آن نبودن را می خواهم بکشم، کشیدن نمی خواهد، احرار حجیت نکردی لیس بحجة، تمام شد! شیخ آمد گفت شما استصحاب عدم حجیت نکنید، نیازی به استصحاب عدم حجیت نیست چون در استصحاب کارش این است که می

گوید این حجت نبود شک می کنیم قرار داد یا نه. همان عدم را می کشیم تا زمان فعلی خودمان. نمی خواهد این، همین که شک کردی حجت نیست، تمام شد دیگه، نمی خواهد که بکشید از آن سابق تا زمان حال. این بحث را مرحوم شیخ در اول ظن دارد و بحث درستی هم هست و این بحث را هم ما توسعه دادیم که خیلی از جاها، مثلاً استصحاب عدم و اصالة العدم پس این که ایشان قاعده اصالة عدم را به عنوان یک اصل گرفته از فروع الیقین لا یزال بالشک، این هم درست نیست، آن خودش اصالة العدم به معنای عدم علمی، اصالة العدم به معنای عدم واقع، در واقع نیست این باطل است اساس ندارد، اصالة العدم به معنای در علم ما نیست پس ما نمی دانیم و نمی دانیم را به منزله نبود او ظاهراً، در علم او، این اشکال ندارد و ربطی هم به استصحاب ندارد

پرسش: این عقلائی هست؟

آیت الله مددی: این بله خب، اصالة العدم عقلائی است. البته خب محدودیت دارد، این ها مثلاً حتی اگر شک در قرشیت زن کردند می گویند اصل عدم است، این ها آمدند گفتند این دیگه نمی شود، چون بالاخره این زن در حین انعقاد نطفه یا قرشی بود یا نبود، اگر قرشی بود هنوز هم هست، نبود هم نیست، ما از حین انعقاد نطفه خبر نداریم، این بحث های دیگری است، آن بحث دیگری است که در بعضی جاها جاری نمی شود.

پنجم:

قاعدة: الأصل فی کل حادث تقدیره بأقرب زمن

این هم قاعده پنجم که از الیقین لا یزال بالشک در آوردند.

عرض کردیم این قاعده در کتب اصول ما در تنبیهای استصحاب آمده و اسمش هست اصالة تاخر الحادث، حالا ایشان به اسم دیگری گفتند، همان مثال های معروف در فقه، در فقه هم این ابتدائاً زیاد داشت نسبتاً، می دانیم وارث مسلمان شده، می دانیم طرف هم مرده، نمی دانیم اسلام بعد از موت بود تا ارث ببرد یا اسلام قبل از موت بود، اگر قبل از موت بود ارث می برد، بعد از موت ارث نمی برد.

اگر شک کردیم اصل این است که اسلام بعد از موت است، اسم این را گذاشتند الاصل فی کل حادث تقدیره باقرب زمن، این اقرب زمن بعد از موت است.

عرض کردیم در محل خودش ما چنین اصلی نداریم، اصالة تاخر الحادث نداریم، با یک شرائط خاصی استصحاب جاری می شود مثل

شرائط خودش، چیز خاصی نیست، این شد پنجم

ششم:

قاعدة: الأصل فی الأشياء الإباحة حتی يدل الدلیل علی التحريم

اصالة الاباحه در اشياء، من عرض کردم یک تعبیری است این حقیر سراپا تقصیر بکار بردم خیلی هم اصرار ندارم چیزی که انحصاری

خودمان است بهش، چون جایی هم ندیدیم از مشایخ هم نشنیدیم، خیلی هم بهش اصرار نداریم. گفتیم ما یک قاعده حل داریم یک

اصالة الحل، قاعده حل یعنی این که هر شیئی در واقع به عنوانه حلال است، اصلا خود شارع آن را حلال کرده است، تا خود شارع آن

را حرام نکند، این را قاعده حل می گوئیم، این اصطلاح بنده است مثلاً سیگار بعنوانه حلال است، و به عبارة دیگر هر چی خداوند در

روی کره زمین و ماه و آسمان و زمین و تمام این ها خلق کرده تمام این ها واقعا حلالند مگر آن هایی که شارع حرام کرده، این را

بهش می گوئیم قاعده حل، یک چیز دیگر هم بهش می گوئیم اصالة الحل، هر چیزی که در آن شک بکنیم مادام مجهول است حلال

است مگر علم پیدا بکنیم، این جا می گوئیم مگر علم پیدا بکنیم لذا اسم این را اصالة الحل گذاشتیم، یک قاعده حل درست کردیم

یک اصالة الحل. مثلاً سیگار بنفسها حلال است این می شود قاعده حل، سیگار به عنوان آنها مجهول الحکم حلال است این می شود

اصالة الحل، پس یکی قاعده حل است و یکی اصالة الحل، این الاصل فی الاشياء اباحه حتی يدل الدلیل علی التحريم، این در

عبارتشان خیلی روشن نیست که مرادشان قاعده است یا اصل است. به هر حال به نظر ما اصالة الحل هم، الان در روایات ما اصالة

الحل داریم در شبهات موضوعیه نه در حکمیه و آن که به درد اصول می خورد اصالة الحل در شبهات حکمیه است. من مفصلاً در

محلش اثبات کردیم دیگه تکرار نمی کنیم، کلیه روایاتی که ما در حل داریم همه اش در شبهات موضوعیه اند، در شبهات حکمیه نداریم، حالا یک بحث.

بحث دیگه اصولا ما قاعده حل ثابت شد خلق لکم ما فی الارض جمیعا کافی است و سیره عقلا هم هست و إلی آخر و یک عده از سیره عقلائی هم هست که دلالت بر قاعده حل می کند، اگر قاعده حل ثابت شد دیگه جای اصالة الحل نیست چون می گوید شیء فی نفسه حلال است.

پرسش: قاعده حل را باید احراز بکنیم که این نبوده، عملا تمسک بهش ممکن نیست.

آیت الله مددی: قاعده حل معنایش این است که واقعا حلال است تا به ما برسد، تا نهی باشد، تا نهی روشن نشود حلال است.

پرسش: برسد پس اصالت را فرمودید

آیت الله مددی: نه برسد یعنی روشن باشد برای ما. شک هم بکنیم باز قاعده حل جاری می شود.

علی ای حال این الاصل فی الاشیاء اگر مراد ایشان قاعده حل است این جزء اصول نیست، این قاعده است و حکم واقعی است، اگر مراد ایشان اصالة الحل است به حسب دلیلی که در روایات ما هست اصالة الحل در شبهات حکمیه نداریم، البته بنای اصحاب هست، البته کمی از اصحاب قائل به قاعده حذف شدند و إلا بنای اصحاب مشهور این است، اخباری های متاخر هم که قائل شدند به این که وجوب احتیاط و اصالة الاحتیاط را جاری نکردند و اگر مراد در موضوعات خارجی باشد چند تا روایت داریم، البته همه روایاتش هم در سندش یک نقی دارد، بهترینش یک روایتی است که توش عبدالله ابن سنان است که چون مشابه آن روایت از عبدالله ابن سلیمان آمده، اصحش آن است، یکی هم همین روایت مسعدة که چند روز راجع به آن صحبت کردم، کل شیء هو لک حلال حتی تعرف أنه حرامٌ بعینه، دیگه چون توضیحات این ها گذشت بیان مطلب شد.

پس این مطلبی که ایشان فرمودند این مطلب ایشان.

قاعده هفتم:

الأصل فی الأَبْضَاع

أَبْضَاع، بَضْع، یعنی در مسائل زن ها اصل تحریم است. البته این ربطی به استصحاب ندارد، این به احتیاط بیشتر می خورد.

قاعده هشتم:

الأصل فی الکلام الحقیقة

اصالة الحقیقة در کلام، این را خب آقایان اصل گرفتند

نکته اش هم این است که معنای حقیقی یقینی است، معنای مجازی شک است، یقین لا یُزال بالشک، لا تنقض یقین بالشک، شما به یقین عمل نکنید و حمل بر معنای حقیقی نکنید. البته اگر این باشد احتمالا به حکم شبه باشد تا به اصل یعنی شما کلام را حمل بر معنای حقیقی نکنید نه این که آن معنای حقیقی را مثلا توسعه ای بدهید.

به هر حال این هشت تا مسئله شد که ایشان در فروع یقین لا یُزال بالشک قرار دادند. دو تا هم در احتمالات کلام اصحاب بود یکی قاعده شک ساری بود و یکی هم مقتضی و مانع بود، ده تا معنا شد، عشرةً كاملة، مجموعا از لا تنقض یقین بالشک ده تا احتمال در آمد. این آخریش را حکمش را نگفتم، این که الاصل فی الکلام الحقیقة اما این اصل یک میثاق عقلانی است، اصلا اصل نیست، این قاعده است، اصلا این میثاق عقلانی است، ربطی به اصل ندارد، ربطی به قاعده یقین لا یُزال بالشک ندارد. الاصل فی الکلام الحقیقة بلکه لذا ما عرض کردیم طبق میثاق عقلانی، این را چند بار بهتان عرض کردیم و نکته دارد گاهی اوقات خلاصه بحثش را عرض می کنیم. یک بحثی را آقایان دارند که نکته حجیت ظهور چیست؟ بحث کبروی حجیت ظهور نه صغریات، چرا ظاهر کلام حجت است / دو رای هست یکیش خیلی معروف است مرحوم شیخ هم به همین مناسبت، مرحوم شیخ در بحث ظن در وسائل از اصولی که یعنی از اموری که ظن در آن هست و معذک حجت است پنج تا ذکر کرده، در مقصد دوم به قول خودش که در ظن است تاسیس اصل کرده که اصل اولی در ظن عدم حجیت ظن است إلا در این پنج تا، پنج مورد را ایشان آوردند یکیش ظواهر کلام است، یکی از آن موارد اجماع منقول است، خبر واحد است و ظواهر کتاب است، یکی هم ظواهر الفاظ، این که ایشان جزء ظن آوردند خب عده ای هم بعد از

.....

شیخ جز قطع آوردند، کسانی که ظن آوردند یا قطع آوردند نکته شان فقط بحث ظن و قطع نیست، بحث اساسیشان این است که آن

نکته ای که ظهورات حجت اند چیست. آن نکته اش چیست؟

عده ای عقیده شان بر این است که نکته اش این است که ظهور طریقی ظنی است به مراد متکلم، ببینید ظاهرا کلام شما را به مراد

متکلم می رساند ظنا لذا از باب حجیت ظن وارد شدند، شیخ هم از همین راه. عده ای هم عقیده شان این است که بحث مراد متکلم

نیست، می گوید آب بیاور، معنایش واضح است و یک میثاق عقلائی هست که اگر ما قرینه ای را اقامه نکردیم آب بیاور یعنی آب

بیاور دیگه، چیز دیگه ای ازش بخواهد اراده بشود قرینه می خواهد. اگر میثاق عقلائی باشد حجیت ظواهر از باب ظن نیست بلکه علم

آور است چون بنای عقلا، اصلا قاعده است، محاوره این است، این را اصطلاحا میثاق عقلا می گویند، مرحوم آقاضیا در عده ای از

موارد در همین تقریرات خودشان به این نکته اشاره دارند. مرحوم آقاضیا این مبنا را دارند لذا خوب دقت بکنید کسانی که ظواهر را

از باب ظن حجت می دانند آن تفسیری است که در حجیت ظواهر دارند، بعضی ها ظاهر را مثلا وقتی من می گویم آب بیاور یعنی

این لفظ آب بیاور از مراد من دلالت می کند بر مراد من، راه است، طریق است به مراد من، لکن به نحو ظنی. کاشف ظنی از مراد من

است، آن های دیگه می گویند بحث کشف ظنی نیست، یک میثاق عقلائی است، یک بنای عقلائی است به این که آب به معنای معین

را بیاورم، اگر گفت آن باید بیاورد، این مجموعه احتمالاتی که در دلیل استصحاب بود و عرض شد که بعضی ها قائلند که در تمام

این ها حکم است حتی خود استصحاب، شاید کسانی که استصحاب را گفتند الحکم ببقاء ما کان نظرشان به این باشد، روایتش را هم

خواندیم و لکن به ذهن ما معلوم شد که عده ای از این ها اصلا جز اصل نیستند. البته ایشان بعد یک بحثی هم دارد این بحث هم حالا

چون ما همین ایام مشغول بودیم ایشان بعد از این که این موارد استصحاب، دیگه حالا من اگر بخواهم بخوانم طول می کشد و انصافا

خیلی از بحث خارج می شویم لکن دیگه آقایان خواستند مراجعه بکنند. ایشان بعد یک فصلی دارد که قال بعضهم، فوائد که چند تا

فائده دارد صفحه ۱۵۱ این کتاب جلد ۱ این چاپی که دست من است چون این کتاب چاپ های فراوانی دارد، یکیش این است که لا

يُزال حكم اليقين بالشك إلا في إحدى عشر مسألة، یازده تا مسئله را آورده، اگر بخواهیم این ها را بخوانیم، بعدش هم بعضی ها گفتند

.....

که این درست نیست استثنائات، به هر حال دیگه خیلی طول می کشد، آن نکته ای که به درد ما نحن فیه می خورد که همین تنبیه چهاردهم مرحوم شیخ است الفائدة الثالثة، قال النبوی اعلم أن مراد اصحابنا بالشک در باب استصحاب هو التردد بین وجود الشیء و عدمه سواء كانت طرفان فی التردد سواء احدهما راجحاً، همینی است که ما در تنبیه چهاردهم آوردیم، بعداً گفتیم بخوانیم. غرض خیال نفرمائید این مال ماست، الشک مراد از الشک اعم است از این که تساوی طرفین باشد یا احدهما راجح باشد، روشن شد؟ یعنی مثلاً فرض کنید وجود راجح باشد لکن غیر معتبر

فهذا معناه فی استعمال الفقهاء و کتب الفقه

این نووی با این که نسبتاً عمر جوانی هم داشته، چهل و پنج ساله فوت کرده، حالا تا آخر عمر هم ازدواج نکرده، انصافاً هم خیلی کتاب نوشته و انصافاً هم مرد ملایی است در میان شافعی ها خیلی از شخصیت هایی که من به ایشان اعتقاد دارم این نووی است، می گویم با عمر کمی که دارد و کتاب های بسیار خوبی هم دارد خیلی آثار علمی خوب دارد فوق العاده.

علی ای حال این مطلب را ایشان نوشته، این همین مطلبی است که ما داریم، غرض این را می خواستم بگویم که خیال نکنیم در کتاب شیخ انصاری یا در تقریرات مرحوم نائینی آمده، نووی به نظرم قرن هفتم باشد، اگر اشتباه نکرده باشم قرن هفتم است که الان قرن پانزدهم است.

غرض این که ایشان که از فقهای شافعی قرن هفتم است ایشان هم این مطلب را دارد، بعد ادعایش این است که اصولاً در کتب فقها این طور است که شک شامل ظن هم می شود، ظن غیر معتبر. این هم حرف بدی نیست و توضیحاتش هم گذشت.

این تا این جای مطلب که بعد ان شا الله جمع بندی مطلب

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين